شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

۱۸ ۰۶ ۹۹

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه+۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه لینک+۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۱۹۶ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir



رطوبت هوا ۱۴٪

۳۰° ↑ ۱۴° ↓

صبح ۱۷° | ظهر ۲۶°

عصر ۲۶° | شب ۲۰°

- اذان ظهر ۱۲:۲۹
- غروب آفتاب ۱۸:۴۹
- اذان مغرب ۱۹:۰۷
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۶
- اذان صبح فردا ۴:۴۳
- طلوع آفتاب فردا ۶:۰۹

حدیث روز

چون خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، او را در دین دانشمند کند.

امام صادق(ع)



کاریکاتور

با محیط زیست مهربان باشیم

علیرضا پاکدل

مهرِ بی مهر!



کیارنگ علایی
نویسنده و عکاس

ماه مهری که شبیه هیچ وقت نیست؛ نه شبیه آن روزها که همه‌چیز درنهایت سادگی و خلوص بود و نه شبیه امروز که بچه‌ها جلوتر از هوش ما بزرگ‌ترها، دنیای خودساخته‌شان را دارند؛ توی همان موبایل‌ها و تبلت‌ها و دیجیتالیسمی که دیوانه‌وار و حریص، بغلشان کرده و دیوار بزرگی کشیده است بین ما و آن‌ها. مهر امسال نه شبیه روزهایی است که مامان بزرگ قهرمان اصلی زندگی بچه‌ها بود و ملال درس‌های حفظی و مشق‌های بی‌ملاحظه نظام قدیم آموزشی را یک‌تنه به جان می‌خرید و نه شبیه ایامی است که در بی‌دقتی لجام‌گسیخته نظام قدیم آموزشی، چه استعدادها به هدر می‌رفت و چه ذوق‌ها مدفون می‌شد.

ماه مهری که شبیه هیچ وقت نیست؛ مامان بزرگ به عقب رانده شده، پدربزرگ امین حرف‌های بچه‌ها نیست و ما نمی‌توانیم مشکلات بچه‌ها را در «رستگاری سرخ» و «لگو» و خشونت قهرمان‌های شکست‌ناپذیر هالیوودی در بازی‌های کامپیوتری حل کنیم. ما افتاده‌ایم یک جای دیگر از زندگی و بچه‌ها روی پله دیگری هستند: بالاتر از ما! قاتی «اسکوبی» و «پوکویو» و «هیکاپ» و «ماریو» و «السا» و دیگر شخصیت‌های کارتونی، ما آرام تبعید می‌شویم به اتاق‌های پشتی، به صندلی‌های حیاط خلوت، در فاصله‌ای محسوس با دنیای بچه‌های امروز. با «چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم!» و مشتی فیلم دیگر که به فیلم‌های ساده ما در آن روزها نمی‌خورد.

ماه مهری که شبیه هیچ وقت نیست؛ پدرها آرزویشان این است که دغدغه‌ای جز گرانی و حشتناک لوازم‌التحریر نداشته باشند و حاضرند کل درآمد ماهانه‌شان را هم بدهند، ولی در دستورالعمل‌های گیج‌کننده مدرسه قرار نگیرند. در روزگاری که هیچ کس حاضر نیست از حقایق خود دست بردارد و جریان گسترده اطلاعات درست و نادرست به موازات هم و با قدرتی برابر پیش می‌روند، پیامک‌های راستی‌آزمایی نشده، نقل‌قول‌های اشتباه و هجمه‌های فضای مجازی هستند که ذهن ما را تسخیر می‌کنند، چون ما قومی هستیم تشنه هیجان و دوست داریم سر به تن هیچ سازه قدبرافراشته‌ای نباشد. ماه مهری که شبیه هیچ چیز نیست؛ چراکه یکی از عجیب‌ترین شکل‌های تصمیم‌گیری را در آن شاهدیم که می‌توان از آن به عنوان «تصمیم‌گیری شلخته» یاد کرد. در روزهایی که نرخ انتقال بیماری بالاست و ردیابی بیماران دشوارتر از همیشه است، دعوت بچه‌ها به مدرسه تصمیمی منطقی نیست و تناقض آن زمانی بیشتر به چشم می‌آید که تصمیم‌گیرنده، با علم به اینکه دانشجویان از قدرت کنترل، تصمیم‌گیری و آگاهی بهداشتی بیشتری نسبت به کودکان برخوردارند، آن‌ها را از کلاس‌های حضوری در دانشگاه منع کرده است.

در چنین روزگاری استراتژی‌های چندمنظوره بعضی کشورها می‌تواند بی‌هیچ‌تعصبی الگوی ما قرار گیرد؛ چراکه تاثیرات آن را می‌توان در نظام آموزشی و ورزش آن کشورها به‌وضوح دید و با شرایط خودمان قیاس کرد. یکی از آن‌ها «سنگاپور» است که فقط ۲۷ کشته دارد. سنگاپور یک روش نظارت چندمنظوره را از همان روزهای ابتدای اپیدمی اتخاذ کرد که شامل مشاوره گسترده پزشکی به موارد مشکوک، ردیابی بیماران مبتلا به ذات‌الریه، تقویت نظارت بر گروه‌های مختلف بیماران کرونایی در سنین و شرایط مختلف، قرنطینه اجباری و تحت نظارت، کنترل مرزها و اقدامات احتیاطی فراوان بود. در چرخه سلامت ورزشی نیز «آلمان» یکی از الگوهای موفق است که اصول مندی و نظم آن‌ها صرفا به شعار و نمایش چند ماسک و چند تست پر خطا خلاصه نمی‌شد و اولین کشوری بود که لیگ‌های ورزشی خود را فعال و مستمر اجرا کرد. همچنین می‌توان از روش‌های پر خطا درس گرفت؛ مثلا «فرانسه» یک هفته پس از بازگشایی مدارس، شاهد شیوع کرونا در ۷۵۰ دانش‌آموز و معلم سیستم آموزشی خود بود و به این دلیل، ۱۰۰ کلاس آموزشی را مجددا تعطیل کرد.

در زمانی که پایان بندی اجتماعی کرونا (از بین رفتن وحشت عمومی حاصل از ریسک ابتلا و عادی‌سازی رفتارها) بر پایان‌بندی پزشکی (کاهش فوق‌العاده مرگ‌ومیر و کنترل نسبی بیماری) غلبه کامل دارد، حداقل انتظار این است که غربالگری به‌طور منظم و دقیق در مدارس صورت گیرد. با توجه به این مهم که ۱۵ تا ۵۰ درصد کودکان می‌توانند بدون علامت باشند، تست‌های ارزان و سریع و پرتکرار که نتیجه را بتواند در روزهای مختلف به‌روزرسانی کند، در مدارس توسعه یابد و جان و روح دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان برایمان مهم باشد.

ترجمان

ماجرای یک اکتشاف باستانی

هدی جاودانی
مترجم



دسامبر سال ۱۸۵۳، باستان‌شناس بیست‌وهفت ساله‌ای به‌نام هرمزد رسام، به نمایندگی از موزه بریتانیای لندن، مسئولیت حفاری منطقه‌ای در حوالی موصل عراق را عهده‌دار شده بود. چنین مأموریتی برای رسام، که زاده و بزرگ‌شده خاورمیانه بود، فرصتی نادر و استثنایی به‌شمار می‌رفت. اما با گذشت بیش از یک سال از حفاری‌های او و گروهش، درست در آستانه کشفی بزرگ، منطقه‌ای که او به اکتشاف آن علاقه بسیاری داشت، به گروهی دیگر اختصاص داده شد. حالا رسام تنها یک نقشه پیش روی خود داشت، و برای عملی کردن آن باید زمان‌بندی بی‌نقصی را پی می‌گرفت. پس نگاهش را به آسمان کویر داد و مضطرب، ماه شب چهارده را به انتظار نشست.

موصل، زادگاه رسام، امروز عمدتا به صحنه جنگ میان نیروهای عراقی و داعش شهرت دارد و جز مشتی استخوان و آجر و ویرانی چیزی از آن باقی نمانده است. اما موصل زمانه رسام، بخشی از امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت، با کوچه‌پس کوچه‌هایی محصور در دیوارهایی آجری، با قرن‌ها قدمت و بازارهای شلوغ و مساجدی با گنبدهای برجسته و مناره‌های بلند؛ بلم‌هایی که مسافران را از دجله عبور می‌دادند و به سرزمین‌های بالادست آن می‌بردند: مزارع ذرت؛ باغ‌های طالبی و خیار؛ و تپه‌هایی کم‌ارتفاع، پوشیده از علف.

طی سالیان اخیر، حفاری‌های ماجراجویان اروپایی در این مناطق، دوران باشکوه باستان را نمایان کرده است. بزرگ‌ترین این مناطق، که کویونجیک نام دارد، طولی حدود ۱۶۰۰ متر دارد. در سال ۱۸۴۷، باستان‌شناسی به‌نام آستن هنری لایارد، با همراهی رسام، با حفر تونلی از جنوب غربی کویونجیک، به بقایای قصری باشکوه، متعلق به قرن هفتم پیش از میلاد رسیدند. این اقامتگاه مجلل، که در کرانه رود دجله بنا شده بود، دست‌کم دارای ۸۰ اتاق و سراسرا بود، با دروازه‌هایی سنگی که مجسمه‌هایی غول‌آسا از گاوهای نر و شیرهای پرنده از آن محافظت می‌کردند؛ و دیوارهایی که به کتیبه‌های مرمرین حکاکی‌شده مزین‌شده بودند و خبر از لشکرکشی‌های فاتحانه در خاور نزدیک می‌دادند.

تماما به این‌ها امپراتور آشور، سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ قبل از میلاد) تعلق داشتند: لایارد و رسام شهر عظیم نینوا را کشف کرده بودند، پایتخت بزرگ‌ترین امپراتوری جهان.

در سال ۱۸۵۲، در جریان یک مأموریت حفاری دیگر، با کنارکشیدن لایارد، رسام از سوی موزه بریتانیا به مسئولیت گروه حفاری درآمد. او این‌بار تصمیم داشت به حفاری در شمال محوطه کویونجیک بپردازد و مطمئن بود که در این منطقه به اکتشاف ارزشمند دیگری دست خواهد یافت. در آن زمان، بریتانیا و فرانسه برای دستیابی به آثار باستانی و ارسال آن‌ها به موزه‌های خود، رقابتی جدی داشتند و زمانی که رسام به منطقه موردنظر خود رسید، متوجه شد که مجوز حفاری آن منطقه، پیش از او، به فرانسوی‌ها تعلق گرفته است.



رسام نقطه دیگری را حفاری کرد و در دسامبر ۱۸۵۳، دیگر زمان و بودجه او به پایان رسیده بود و سخت به‌دنبال حفاری شمال کویونجیک، پیش از بازگشت به لندن بود. پس به فکر نقشه‌ای شبانه، در روشنایی ماه شب چهارده افتاد. گروهی از مردان معتمد را جمع کرد و به کویونجیک رفت و حفاری را آغاز کرد. در دومین شب از حفاری، دیواری مرمرین، متصل به زمینی سنگ‌فرش‌شده سردرمی‌آورد. صبح روز بعد، با خوشحالی، به موزه بریتانیا تلگراف می‌زند که کاخ آشوری دیگری را پیدا کرده است، اما همان شب، با حفاری بیشتر متوجه می‌شود که تکه‌های کشف‌شده چند قدم آن طرف‌تر به پایان می‌رسند و تنها به تلی از خاکروبه‌های باستانی بی‌ارزش برخورده بوده است.

رسام، ناامید، شب چهارم مردان بیشتری را در چندین نقطه از محوطه به کار می‌گیرد، پس از چند ساعت نفس‌گیر، ناگهان کسی به عربی فریاد می‌زند که چند عکس پیدا کرده است. با حفر گودالی عمیق، زیر نور ماه، تصویری آشکار از چهره پادشاه آشوری نمایان شد. تالاری که کشف کرده بودند، حدود ۱۵ متر درازا و ۵ متر پهنا داشت. دیوارها با تصاویری از شکار شیر تزئین شده بودند. برخی از ارزشمندترین آثار باستانی تمدن آشور در این تالار به چشم می‌خورد، اما اکتشاف بزرگ‌تر، زیر پای رسام قرار گرفته بود. کف تالار از هزاران لوح از جنس خاک رس پوشیده شده بود: برخی کاملا نابود شده، برخی هنوز پابرجا مانده بودند. سطح لوح‌ها با حروفی حکاکی شده بود. رسام واقعا کاخ دیگری را کشف کرده بود، که به نوه سناخریب، آشوربانی‌پال (۶۲۵-۶۲۹ ق.م) تعلق داشت و اینجا نیز کتابخانه کاخ بود. کشفی بی‌نظیر و مهم.

*برگرفته از کتاب The Human Cosmos نوشته Joe Marchant منتشرشده در مجله Lithub

بریده‌خوان

هاملت در نم‌نم باران

آژان شصت‌ساله، خسته و خواب‌زده روی چارپایه‌ی دم در سلمانی نظافت نشسته بود و به خیابان نیلی‌رنگ از نم‌نم باران سرچشمه در پنج صبح زل زده بود. صدای سم اسب و چرخ درشکه‌ی دواسبه را روی سنگ‌فرش شنید؛ سر چرخاند سمت خیابان سیروس. در سرش گذشت «یه درشکه‌ی دواسبه ساعت پنج صُب اول مهرماه، در نم‌نم پاییزی سال هزار و سیصد و بیست، بلاشک حامل یه رازه، یه حادثه‌ی در شرف وقوع.»

اگر درشکه از محل کشیک او عبور می‌کرد و همین‌طور تلق تلق‌کنان از میدان بهارستان می‌گذشت و راز را به خیابان و خانه‌ای دور از چشم او می‌برد، هیچ مانعی نداشت. رازهای زیادی در این شهر در شرف وقوع بود که دخلی به این آژان عیالوار نداشت، اما درشکه درست جلو چشمان خسته و خمار آژان توقف کرد. سورچی مهار هر دو اسب را با هُش کش‌داری کشید. توقع آژان این بود که سورچیِ احتمالا مسن درشکه، شولایی را که بر سر و شانه انداخته، کنار بزند و به او سلامی بکند یا لااقل سیگار را لز لب بردارد و دستی در هوا تکان بدهد؛ اما هیچ چم و خمی از سورچی بروز داده نشد.

آژان نیم‌خیز شد. طبق دستورالعمل نظمیه وظیفه داشت مانع هر نوع تردد در این ساعت غیرمجاز بشود، بلکه درشکه و سورچی و مسافر را جلب کند یا لااقل تفتیش کند «در ساعت قدغن به چه مناسبت...» جوانی در کت و شلوار مشکی و پیراهن سفید، فُکل‌زده با کلاه‌فرنگی، از زیر کروکی چرمی درشکه پایین آمد و اسکناسی به سورچی داد. حامل یک صندوق بود؛ صندوقی چوبی با روکش چرم قهوه‌ای که تفاوت کلی با یک بقچه، خورجین یا حتی چمدان داشت. درشکه با هُش سورچی راه افتاد رفت. جوان دستگیره‌ی طلایی رنگ صندوق را با دست راست گرفته بود، سَلانه‌سَلانه آمد به پیاده‌رو. آژان بلندشد، یونیفُرم را مرتب کرد و به انتظار ایستاد.

در سرش گذشت «این مسافر ناشناس الساعه سلامی می‌ده، بلکه هم آدرس جایی روبپرسه.»

جوان نسبتا قدبلند و نسبتا خوش‌قیافه، با اشاره‌ی دو انگشت شست و سبابه به کلاه، به شیوه‌ی مرسوم فرنگان عرض ادبی کرد و رفت سمت قهوه‌خانه‌ی اطمینان که نیم‌ساعتی می‌شد چراغ زنبوری سردرش را روشن کرده بود. آژان سر چرخاند به رد جوان و تا وقتی وارد قهوه‌خانه شد، با دهان نیمه‌باز به صدای منظم پاشنه‌های چکمه‌های براق او بر آجرهای لق پیاده‌رو گوش داد.

در سر آژان گذشت «یه جوون متشخص، این‌طور در لباس فرنگی، آداب معاشرت فرنگی، با صندوق روکش چرمی، این وقت صُب، تو تهرون چی کار داره؟ تو قهوه‌خونه‌ی طغرل‌سبیل چیکار داره؟ اونم این روزا که هیچ معلومِ کسی نیس قراره چی بشه. هر روز یه شایعه، هر روز یه جور خبر. از کجا اومده؟ تو این شهر چی می‌خواد؟ سر پست و کشیک من چی می‌خواد؟ تو راپرت یومیه به نظمیه چی بگم بنویسن؟ بگم یه همچه شخصی اومد رفت تو قهوه‌خونه‌ی اطمینان، اونم با یه صندوق روکش چرمی؟ نمی‌پرسن شخص مزبور که بود؟ از کجا اومده بود؟ چه در سر داشته؟ اگه شخص ناشناسی...»

هاملت در نم‌نم باران
نوشته اصغر عبداللهی
نشر چشمه / قیمت ۲۲ هزار تومان



سینما

«خورشید» و شانس درخشش در نیز



«دبورا یانگ»، منتقد نشریه هالیوود ریپورتر، در مطلبی درباره فیلم سینمایی «خورشید» نوشت: مجید مجیدی فیلم‌ساز ایرانی، برخی از خیره‌کننده‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین فیلم‌های سینمای جهان را از لحاظ بصری و احساسی درباره درد و رنج کودکان محروم و سوءاستفاده‌شده، ساخته است و در میان آن‌ها فیلم «خورشید» از بهترین‌هاست؛ داستان پسران نوجوان خیابانی که از سوی فردی برای پیداکردن یک گنج در حیاط یک مدرسه ویژه کودکانِ کار مامور می‌شوند و پسری دوازده ساله و باهوش به نام علی در محور داستان قرار دارد. این فیلم که برنده جایزه بهترین فیلم، فیلم‌نامه و طراحی تولید از جشنواره فجر شده است، می‌تواند پیشتاز بخش رقابتی ونیز هم باشد. فیلم‌نامه «خورشید» که محصول مشترک مجیدی و نیما جاویدی است، نگاه انتقادی خود را با یک داستان سریع و پرریسک همراه کرده که از رویکردی سانتیمانتال و پیروی از کلیشه‌های ژانر فیلم‌هایی درباره سوءاستفاده از کودکان دوری می‌کند. فیلم «خورشید» یکی از ۱۸ فیلم بخش رقابتی جشنواره فیلم ونیز است که برای کسب جایزه شیر طلایی بهترین فیلم این رویداد سینمایی رقابت می‌کند.

نگاه هشتم

قطع کننده باشیم!

غلامرضا بنی‌اسدی

تعریف گناه برای دیگران خود می‌تواند گناه جدیدی باشد. حالا چه گناه منتسب به خود فرد باشد یا نتیجه عملکرد دیگری. می‌شود «تشییع فاحشه» که عنوان مجرمانه مستقلی دارد. مثلا اینکه خانمی کشف حجاب کند یا آقایی، بزه دیگری مرتکب شود بعد بیاید از آن رفتار عکس و تصویر تهیه و در فضای مجازی منتشر کند، جرمی علی‌حده مرتکب شده است که باید پاسخ‌گو هم باشد. گاهی هم خود فرد نیست که اقدام به نشر می‌کند. دیگرانی هستند که به انتشار آن می‌پردازند. آن وقت اگر گناه اولیه را برای مرتکب ثابت‌شده بدانیم، گناه انتشار آن را باید به حساب کس و کسانی نوشت که دانسته یا ندانسته با بازنشر آن، موجب اشاعه آن رفتار زشت می‌شوند. به‌هرحال اعمالی از این دست، فقط به نیت منتشرکننده بستگی ندارد که مرتکب بگوید قصد شر نداشته است. این در شمار الاعمال بالنتایج است که چون نتیجه بد می‌دهد، بدکردار باید پاسخ‌گو باشد. توجیه‌بردار هم نیست. حتی اگر فرد به پای میز محکمه کشیده نشود، گناه بر ذمه او بار شده است که فردای قیامت یقه‌اش را خواهند گرفت و پای میز محاکمه خواهند کشاند. به‌هرحال ممکن است که فردی خطا کند؛ آیا باید آن را همه‌جا پخش کرد؟ مثلا پیامکی به شما می‌رسد که فلانی کار خطایی انجام داده است؛ آیا شما باید آن را برای همه بفرستید؟ جواب روشن است که نه، باید قطع‌کننده این زنجیره شوم باشیم اما دریغ که بعضی‌ها اصلا دنبال این پیام‌ها می‌گردند و زنجیره را طولانی‌تر می‌کنند!

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

پرسش

روز به خیر
شب به خیر
و امثال این‌ها درست است
یا روز بخیر و شب بخیر

پاسخ

حرف اضافه «به» در اینجا که گروه قیدی ساخته است، جدا با نیم‌فاصله نوشته می‌شود؛ مانند: به‌سلامت.

صبح به خیر ✔
شب به خیر ✔

#زین_قند_پارسی

تاریخ‌نگار

۱۸ شهریور ۱۳۸۰

شهادت شیر دره پنجشیر

رضا سلیمان نوری



۱۸ شهریور برای ایران‌دوستان خاصه آنان که به ایران فرهنگی عشق می‌ورزند، روزی بسیار سخت است؛ زیرا در این روز از سال ۱۳۸۰ شمسی بزرگ‌مردی به دست چند مزدور به شهادت رسید که نقش مهمی در حفظ زبان فارسی در محدوده جغرافیایی افغانستان امروزین داشت. او کسی جز «آمر صاحب» و «شیر دره پنجشیر» مجاهدان افغانستانی مبارز در برابر نیروهای اشغالگر شوروی سابق و «قهرمان ملی» کنونی افغانستان یعنی «احمدشاه مسعود» نبود؛ بزرگ‌مردی که به خاطر اخلاق خاص خویش، نه‌تنها بین فارسی‌زبانان افغانستان، بلکه میان همه فارسی‌زبانان جهان، از ارج و قرب ویژه‌ای برخوردار است؛ اخلاق ویژه‌ای که نتیجه همراهی همیشگی او با اندیشه‌های مترقی بزرگان فرهنگی ایران‌زمین، از حکیم توس گرفته تا خواجه شیراز، بود. احمدشاه مسعود بدان حد شیفته ایران‌زمین و بزرگان ادب آن بود که در دوران جنگ داخلی افغانستان، دیوان حافظ، تنها کتابی بود که به جز قرآن همیشه همراه داشت و در اغلب زمان‌های استراحت در خلوت خود یا جمع یاران به خواندن اشعار بزرگان فارسی‌زبان چون مولوی و حافظ می‌پرداخت. شاید هم دلیل اصلی ترور ناجوانمردانه او همین بوده باشد؛ زیرا گسترش تفکر اندیشمندان ایرانی به‌معنای گسترش همراهی ساکنان ایران فرهنگی با جمهوری اسلامی ایران بود. امری که سال‌های سال است دشمنان برای تحقق نیافتن آن از هیچ کاری از جمله ترور شخصیت‌های مختلف فرهنگی و سیاسی مناطق مختلف ایران فرهنگی فروگذار نمی‌کنند.

فرهنگی

شعر «سایه» با خط صمد بهرنگی



دختر امیرهوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه) تصویری از شعر این شاعر را با دستخط صمد بهرنگی منتشر کرده است. براساس تصویری که یلدا ابتهاج به اشتراک گذاشته است، شعر «دیرست گالیا»ی امیرهوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه) توسط صمد بهرنگی برای غلامحسین فرنود، نویسنده و مترجم، در یازدهم مرداد ۱۳۴۱ نوشته شده است. این نویسنده در مقدمه‌ای پیش از شعر نوشته است: گفتی که چیزی در این دفتر بنویسم تا بماند به یادگار! من هم این چند بیت شعر را از ه.ا. سایه برایت می‌نویسم.